

الگوسازی در دوران جنگ

سید عبدالامیر نبوی^(۱)

یافت که تجربه‌ای در این مورد نداشته باشد، همچنان که کمتر دوره‌ای در تاریخ بشری بدون درگیری و ستیز سپری شده است.^۲ از متون پیشینیان برمی آید که در گذشته، جنگ ضرورت و شرکت در آن، فضیلت به شمار می‌رفته و جنگیدن تجلی مردانگی و موجب افتخار آفرینی بوده است. در واقع، هر چند مردم به صلح و آرامش بسیار علاقه دارند، پیشینهٔ عموم جوامع، به خون و آتش آغشته است،^۳ حتی نقطهٔ اوج بسیاری از داستانهای لطیف و عاشقانه، به نوعی، با جنگ گره خورده، گویی آزمون ابدیدگی عاشق و اثبات دلدادگی او جز با حضور در میدان نبرد امکان پذیر نبوده است. به هر حال، جنگ و ستیز یکی از نقاط عطف و حیات جوامع است و بخش عمده‌ای از خاطره‌ها، افسانه‌ها و داستانهای آنها را به خود اختصاص داده است.

ویژگی مشترک همه جنگها، پیش از پایان نبرد به کارگیری تمامی منابع و ذخایر مادی و معنوی برای پیروزی و دفع طرف مقابل و تلاش همگان به کسب موفقیت در نبرد است. اینجاست که فعال کردن ظرفیتهای گوناگون مادی و معنوی برای کسب پیروزی اهمیت می‌یابد؛ مسئولیتی که به طور معمول، برعهدهٔ رهبران و سیاست‌گذاران است و آنان به ناچار می‌کوشند که با بهره‌برداری سریع و مناسب از این ظرفیتهای، احتمال پیروزی را بالا ببرند. در آغاز جنگ، شاید برنامه‌ریزی در این زمینه چندان مشکل نباشد؛ زیرا، شور و شوق همگانی برای پیروزی و درضمن، ترس همگانی از شکست، دست برنامه‌ریزان را برای بسیج نیرو و فراهم کردن

هر ملتی تاریخی دارد که نشان دهندهٔ مسیرهای پرفراز و نشیبی است که آن ملت در گذر زمان پیموده و تجربه‌های بسیاری است که طی این مسیر اندوخته است. خاطره‌ها و افسانه‌های یک جامعه، تا اندازه‌ای، بیانگر گذشتهٔ آن جامعه و راهها و بیراهه‌هایی است که در طول تاریخ پیموده است. ممکن است این خاطره‌ها با واقعیتها چندان همسو نباشند، اما اغلب، غرور آفرین اند. آنها بیشتر، نشانه‌ای از قدرت بازآفرینی ذهن انسان و بیانگر گذشته‌ای غرور آفرین و دوست داشتنی یا آینده‌ای درخشان و دست‌نیافتنی هستند. مطالعه و مرور این داستانها، خاطره‌ها و افسانه‌ها به انسان امروزی الگوی چگونه زیستن و غلبه کردن بر مشکلات و پیگیری آرمانها و آرزوهای از دست رفته را نشان می‌دهد. قهرمانان این داستانها، به‌ویژه سرداران داستانهای جنگی که باعث نجات کشور و ملت خود شده‌اند، اغلب نمادی از فضایل انسانی به شمار می‌آیند و موجوداتی فراتر از زمان و مکان و الگوهای همیشگی برای انسانهای آن جامعه هستند.

در این میان، جنگ - این واقعه‌ای که بارها تکرار شده است^۱ - جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چرا که عموم جوامع و گروههای انسانی، خواسته یا ناخواسته، درگیری از اشکال ستیز بوده‌اند. در واقع، با وقوع جنگ، بر تداوم حیات مادی و معنوی مردم یک سرزمین نقطهٔ پایانی گذاشته می‌شود. به عبارت دیگر، شاید کمتر اجتماع یا گروه انسانی‌ای را بتوان

(۱) دانش جوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران

الگوسازی یکی از مهم‌ترین تمهیدات
تبلیغاتی - روانی و
کنترلی، بسیاری از دولتها
در دوره جنگ است؛
ارائه سرمشقها و خلق قهرمانانی
که هر چند در عالم واقع نیز وجود
نداشته باشند، اما به مردم، به ویژه
نوجوانان و جوانان،
چگونه زیستن - و در دوران نبرد،
چگونه جنگیدن و مردن - را
آموزش دهند



درستی دعوت آنان را با علامت سؤال روبه‌رو کند. در مقابل، کسب پیروزی، تردیدها و انتقادات را کاهش می‌دهد و به گونه نمادینی، به منزله حقانیت رهبران و ایدئولوژی حاکم و حمایت‌های غیبی از آنان تفسیر می‌شود. ماکس وبر به درستی یادآور شده بود: «در چین، صفت کاریزمایی شاه، که همچون دیگر موارد موروثی بود، چنان جدی گرفته می‌شد که هر حادثه ناگواری، نه تنها شکست در جنگ، بلکه قحطی، سیلاب یا پدیده‌های ویژه‌ای که بدیمن تلقی می‌شدند، وی را به توبه در ملاء عام و حتی احتمالاً، ترک تاج و تخت ملزم می‌کرد. وقوع چنین مواردی نشانه این بود که وی فضیلت لازم کاریزمایی را ندارد و فرزند آسمانها نیست».^۴

حال، رهبران برای کام‌یابی در جنگ - و از نگاه دیگری، حفظ قدرت و اعتبار خود، پاسداری از ایدئولوژی حاکم و نیز کسب جایگاه مناسبی در تاریخ^۵ - به چه اقداماتی دست می‌زنند؟ این پرسش، همچنان که اشاره شد، زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که حالت فرسایشی بر صحنه نبرد حاکم شود و چشم‌انداز روشنی پیش روی مردم نباشد، پاسخ اولیه شیوه برنامه‌ریزی رهبران و سیاست‌گذاران و چگونگی بهره‌برداری از ظرفیتهای مادی و معنوی کشور را مورد توجه قرار می‌دهد. روشن است که آنان می‌کوشند با استفاده از تمامی توان و ظرفیت خود و کشور، هزینه‌های جنگ را به کمترین سطح برسانند و پیروزی را در دسترس

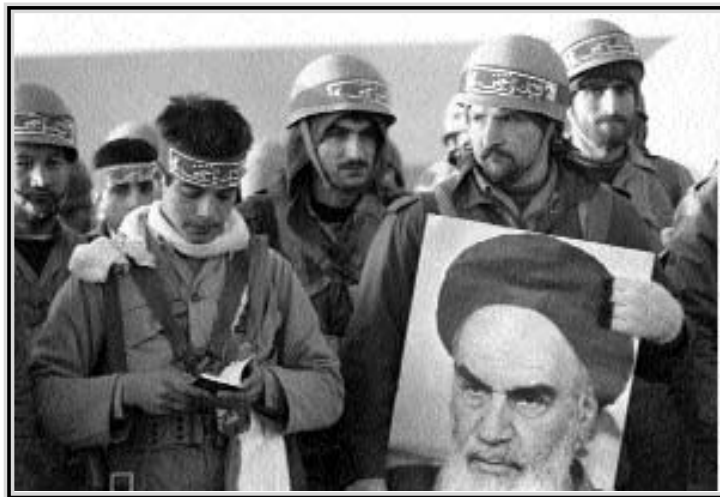
تدارکات باز می‌گذارد، اما چنانچه جنگ طولانی شود، به ویژه حالت فرسایشی پیدا کند، آنان مجبور خواهند شد، به مسئله مهم تداوم وضعیت جنگی نیز بیندیشند، به هر حال، انسانها به آرامش و صلح نیز علاقه‌مندند و ممکن است پس از مدتی، از جنگ و ستیز خسته شوند و شور و شوق نخستین را نداشته باشند، کما اینکه شکستهای مقطعی، افزایش تلفات و بدتر از همه، شایعه می‌تواند به سرخوردگی و احساس ناتوانی و شکست بینجامد. روشن است که یک برهه همیشه برای آنان حساس نیست. در چنین حالتی، رهبران و سیاست‌گذاران ناچارند که با به کارگیری تمهیدات گوناگون، نشان دهند که حساس بودن یک برهه پایان نیافته است و مردم باید همچنان برای پایان جنگ و کسب موفقیت فداکاری کنند.

از سوی دیگر، اعتبار رهبران و چهارچوب ایدئولوژیک حاکم نیز تا حد زیادی به تحولات جبهه‌های جنگ بستگی دارد. برنامه‌ریزیها باید به کسب پیروزیهای هر چند کوچک و غنایمی هر چند اندک منجر شود و گرنه توانایی رهبران و کارآمدی نظام حاکم و ایدئولوژی آن به تدریج زیر سؤال می‌رود و در نهایت، به بی‌اعتمادی و نارضایتی عمومی می‌انجامد. این مسئله، به ویژه در مورد جوامعی، که رهبران کاریزماتیک دارند، صادق است که در آنها، رهبران از نهادها مهم‌تر هستند. در این گونه جوامع، ناکامیها و ناتوانی در کسب موفقیت می‌تواند سیادت کاریزمایی این رهبران و

الگوسازی یکی از مهم‌ترین تمهیدات تبلیغاتی - روانی و البته، کنترلی، بسیاری از دولتها در دوره جنگ است، یعنی ارائه سرمشقها و خلق قهرمانانی که شاید در عالم واقع هم وجود نداشته باشند، اما بتوانند مردم، به ویژه نوجوانان و جوانان، چگونه زیستن - و در دوران نبرد، چگونه جنگیدن و مردن - را آموزش دهند. به تعبیر دیگر، ارائه الگو اعتقاد جنگ آوران داوطلب را راسخ تر می‌کند، سربازان مشمول، انگیزه جدیدی برای مقاومت و جنگیدن می‌یابند و افراد بی‌طرف نیز افکار و رفتار خود را تصحیح می‌کنند تا در نهایت، همگی بدون احساس ترس یا گناه با واقعیتها جنگ روبه‌رو شوند، بنابراین، اگر الگوسازی موفقیت‌آمیز باشد و با اقبال روبه‌رو شود، چهارچوب نامرئی، اما مؤثری برای

نشان دهند. البته، باید توجه داشت که کارآیی شیوه‌ها و مناسب بودن برنامه‌ها، در صحنه نبرد مشخص می‌شود، یعنی هر اندازه پیروزی سریع‌تر و غنایم بیشتر باشد، درستی راه پیموده شده بیشتر تصدیق می‌شود.

اما در پاسخ، بدین پرسش باید موارد دیگری را نیز یادآور شد. برای نمونه، چگونگی تعامل با دنیای خارج و استفاده از شرایط مناسب منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مهم است. در این زمینه، می‌توان عراق را مثال زد که از نگاه تردیدآمیز دنیای عرب و غرب نسبت به ایران بهره برد و خود را به مثابه نگهبان استقلال و تمامیت ارضی کشورهای عربی و مانع از پیشروی و دست‌اندازی ایرانیان معرفی کرد و از این طریق، کمکهای مستقیم و غیرمستقیم هنگفتی را در



کنترل نسبی و هدایت افکار و فعالیتهای افراد پدید خواهد آمد.

این اقدام، در عین حال، پاسخی به یکی از نیازهای روانی مردم نیز می‌باشد؛ چرا که آنان به طور معمول، به الگو نیاز دارند و در زمان بحران، با اشتیاق بیشتری به دنبال آن می‌گردند، یعنی به دنبال فرد ایده‌آلی که واجد ویژگیها و تواناییهایی است که خود افراد فاقد آن هستند و از ویژگیها و صفاتی (قدرت، ثروت، شهرت، زیبایی، شهامت و ...) بهره‌مند است که دیگران آرزوی به دست آوردن آنها را دارند. این تعلق خاطر به الگوها، اغلب، باعث می‌شود تا فرد همانند آنها رفتار کند، سخن بگوید و حتی خود را بیازاید. این الگوها - یا بهتر بگوییم اسطوره‌ها - انسان عادی و معمولی را وسوسه می‌کنند که دست به تکرار تجربه آنها بزند تا «معلوم شود ... واقعاً قهرمان است یا نه، آیا واقعاً

جریان جنگ به دست آورد. از سوی دیگر، باید از روشهای تبلیغاتی برای ارتقای روحیه عمومی، ایجاد تردید و دودلی در نیروهای مقابل، جذب افراد بی‌طرف و جلب نظر افکار عمومی جهانی نیز یاد کرد. چنانچه عملیات روانی مناسب برای تسخیر اذهان صورت نگیرد، ممکن است تمامی تمهیدات و اقدامات رهبران بی‌نتیجه بماند. بدین ترتیب، بی‌دلیل نبود که پس از به قدرت رسیدن حزب نازی در آلمان، وزارتخانه جدیدی با نام وزارت ارشاد و تبلیغات عمومی - به سرپرستی گوبلز - پدید آمد تا رسانه‌ها را کنترل و هدایت کند. مواردی از این دست (روشهای تبلیغاتی مناسب و استفاده از شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی) بیانگر آن است که نسبتهای آغازین جنگ (تعداد نیرو، میزان مهمات، وسعت کشور و ...) مشخص‌کننده نتیجه نهایی نیستند، بلکه ابتکارات جدید تأثیر به مراتب مهم‌تری دارند.

در زمان جنگ، اعتبار رهبران و چهارچوب ایدئولوژیک حاکم تاحد زیادی به تحولات جبهه‌های جنگ بستگی دارد و برنامه‌ریزیها باید به کسب پیروزیهایی هر چند کوچک و غنایمی هر چند اندک منجر شود

مرد این میدان می‌باشد؟ می‌تواند به شکل استثنایی بر خطرها و مشکلات غلبه کند و آیا جسارت، معرفت و ظرفیت لازم را برای این کار دارد؟^۷ اگر در مسیر تکرار آن تجربه یگانه، انسان فدا شود، باکی نیست؛ چرا که اسطوره می‌گوید از دل زندگی فدا شده، زندگی تازه‌ای پدیدار می‌شود^۸ و مرگ، نه نابودی، بلکه نوزایی است. وجود آنها همچنین، سبب می‌شود تا تحمل افراد و مقاومتشان در برابر خستگی و دلسردی ناشی از خرابیهای جنگ، جدایی از عزیزان و در کل، سازگار نشدن تدبیر افراد با تقدیرشان افزایش یابد؛ بنابراین، برنامه‌ریزی دولتها در این باره، بهره‌برداری از یک نیاز روانی نیز می‌باشد و اگر دولت با بحران مشروعیت رویه‌رو نباشد و الگوسازی با ظرافت و دقت صورت گیرد، احتمال پذیرش عمومی آن زیاد است. بخشی از بار الگوسازی بر دوش نویسندگان و فرهنگ شناسان، به ویژه مورخان علاقه‌مند به نظام سیاسی یا ایدئولوژی حاکم قرار دارد. به عبارت دیگر، از [این] مورخان خواسته می‌شود تا چیزی را که از عهده سیاستمداران برنیامده، انجام دهند^۹ و آنان را در راستای کنترل گذشته کمک کنند. اینان باید به کاوش در گذشته بپردازند، میان دیروز و امروز پلی بزنند، همانندی رویدادهای امروزی را با حوادث گذشته نشان دهند و از همه مهم‌تر، برخی از شخصیتها را زنده کنند. در این بازسازیها و بازتفسیرها، اغلب آرایش و پیرایش نیز - با توجه به الزامات زمانی و مکانی - انجام می‌شود، برخی از نکات مورد تأکید قرار می‌گیرد و برخی از عناصر حذف می‌شود. نتیجه عمل این نویسندگان، برهم خوردن فاصله گذشته و حال، نشان دادن نوعی تداوم و پایان نیافتن مبارزه است، اما دستکاری گذشته به فرهنگ شناسان و تاریخ نگاران منحصر نیست و رسانه‌ها نیز در این مسیر، سهم مهم و حتی بیشتری را بر عهده دارند. در واقع، آنها با استفاده از قالبهای جذاب هنری،

به ساده‌سازی دستاوردهای مطالعاتی دست می‌زنند. روشن است که یک پیام مناسب با بسته‌بندی مناسب و در زمان مناسب می‌تواند افکار عمومی را به سمت و سوی مورد نیاز سوق دهد؛ وظیفه‌ای که دقیقاً بر عهده رسانه‌های دولتی است. الگوسازی یا ارائه سرمشقهایی عملی برای مردم در زمان جنگ، همچنان که انتظار می‌رود، چندان ساده نیست و اغلب، دو نوع فعالیت هم‌زمان و مرتبط را شامل می‌شود: (۱) بازگشت به گذشته و احیای بخشی از اسطوره‌ها، افسانه‌ها و خاطره‌ها که به معنای بازآفرینی آنها با نگاهی به مسائل و مشکلات کنونی است. همچنان که در آغاز گفته شد، هر جامعه، مخزنی از داستان، خاطره، افسانه و اسطوره دارد که احتمالاً، چندان با واقعیت منطبق نیست، اما به هر صورت، شناسنامه فرهنگی آن جامعه را تشکیل می‌دهد. نکته دیگر اینکه، جنگ بخش عمده‌ای از این داستانها، خاطره‌ها و افسانه‌ها را به خود اختصاص داده است. حال، باید افزود که احیای آن بخشی از این میراث تاریخی و فرهنگی در دستور کار قرار می‌گیرد که خوب و بد را دقیقاً نشان دهد، به بسیج گسترده مردمی برای جنگ منتهی شود و بر صبر، قناعت، اطاعت‌پذیری و از خودگذشتگی بیشتر تأکید کند، ضمن اینکه اسطوره‌ها به ما می‌گویند چگونه با رنج رویه‌رو شویم و آن را تحمل و تفسیر کنیم.^{۱۰} نمونه این امر را می‌توان به خوبی در تلاش عراق در زمان جنگ علیه ایران مشاهده کرد. در آن زمان، این کشور می‌کوشید، نشان دهد سربازان عراقی کسانی نیستند جز همان جنگ‌آوران تحت فرمان خالدبن ولید و صلاح‌الدین ایوبی که برای مبارزه با عده‌ای غیرمسلمان (مجوس/یهودی) صف‌آرایی کرده‌اند. همچنین، برای برخی از واحدهای ارتش عراق نامهای غرور‌آفرینی چون قادسیه، سلاسل و نهانوند انتخاب شده بود، یعنی نامهایی که فتوحات و شکست‌ناپذیری مسلمانان را به یاد می‌آوردند. جالب اینکه تظاهر به اسلام‌گرایی عراق در طول جنگ بدانجا رسید که شجره نامه‌ای برای صدام تنظیم شد^(۱۱) که نشان می‌داد نسب وی به امام علی می‌رسد؛ چهره‌ای که هم برای شیعیان و هم برای اهل سنت گرامی و مقدس است.^{۱۲} در مقابل، ایران به صورت موفقیت‌آمیزی از مفاهیم بنیادینی همچون شهادت، وقایعی مانند حادثه کربلا و شخصیتهایی چون یاران امام حسین (ع) بهره گرفت و صدام حسین به عنوان یزید زمان تصویر شد که دیگر شیاطین از آن پشتیبانی می‌کنند. برای

(۱) سمیرالخلیل این اقدام را نشانه تحقیر بیشتر مردم عراق می‌داند، ولی به نظر می‌رسد که این توضیح - که شاید درست هم باشد - کافی نیست و اقدام رژیم عراق برای برانگیختن احساسات مذهبی مردم و جلب اعتماد بیشتر آنان، به ویژه شیعیان بوده است.

عراق از نگاه تردیدآمیز دنیای عرب و غرب نسبت به ایران بهره برد و خود را به مثابه نگهبان استقلال و تمامیت ارضی کشورهای عربی و مانع از پیشروی و دست اندازی ایرانیان معرفی کرد

نشانه‌هایی راهنما و روشنگر، در این مسیر پر تلاطم، در آیند. البته، این اساطیر جدید و به تعبیر سورل، اساطیر اجرایی باید در آسیاب اساطیر سنتی جریان یابند^{۱۴} تا مورد پذیرش واقع شوند. به عبارت دیگر، باید نسبت محکمی با اسطوره‌های سنتی و باورهای عمومی داشته باشند. برای نمونه، اسطوره چه گوارا از آن رو پذیرفتنی و باور کردنی است که با دو اسطوره سنتی گره خورده است. در واقع، از نظر شیوه زندگی، با رابین هود جوانمرد عیار و فریادرس ستمدیدگان یکی و یگانه شده است و در مرگ، با عیسی مسیح که برای نجات نوع بشر جانش را فدا کرد^{۱۵}. در ایران زمان جنگ نیز، چهره‌هایی نماد و اسطوره شدند که مظلومیت و پایداری یاران امام حسین (ع) را به یاد می‌آوردند. اگر اسطوره‌سازی موفقیت‌آمیز باشد، قدرت تهییج بسیار زیادی خواهد داشت؛ چرا که مردم، نسبت به آن احساس نزدیکی بیشتری می‌کنند. در جریان اسطوره‌سازی، به دو بعد زمان مقدس و مکان مقدس نیز توجه می‌شود، یعنی برخی از زمانها و مکانها حالت تقدس گونه و معنا بخش می‌یابند؛ موضوعی که پرداختن به آن به مجال دیگری نیاز دارد.

با نکاتی که تاکنون گفته شد، مشخص می‌شود که نوع نظام سیاسی و ایدئولوژی حاکم، تأثیر بسیار مهمی در احیای اسطوره‌های گذشته و نیز معرفی اسطوره‌های جدید (اسطوره‌سازی) دارد. به عبارت دیگر، هر چند پیروزی در جنگ هدف هر نظامی است، اما هر دو نوع فعالیت یاد شده به گونه‌ای صورت می‌گیرد که دست کم، با ایدئولوژی حاکم منافاتی نداشته باشد. از سوی دیگر، در زمان جنگ، هر نظام سیاسی، به ویژه به بسیج نیروهای جوان و تازه نفس نیازمند است، از این رو، بخش عمده‌ای از برنامه‌های الگوسازی متوجه آنان است.

الگوسازی برای نوجوانان و جوانان در زمان جنگ، به یک معنا، اقدام یا برنامه جدیدی نیست؛ چرا که نظامهای سیاسی برای آموزش نوجوانان و جوانان در هر زمانی

واحدهای نظامی ایران نیز نامهای معنا بخشی چون کربلا، عاشورا، سیدالشهدا (ع)، ثامن الائمه (ع) و ولیعصر (عج) انتخاب شده بود که به روشنی، بر تداوم مبارزه تاریخی میان حق و باطل تأکید می‌کرد. از سوی دیگر، مباحثی چون مظلومیت ائمه شیعه و پیروانشان که به ویژه در نمادهایی چون حضرت زینب (س) و مسلم بن عقیل متجلی بود، تحمل در برابر سختیها و دشواریهای جنگ را افزایش می‌داد. البته، باید یادآور شد که بازگشت به گذشته همیشه نیز موفقیت‌آمیز نیست و انتظارات را برآورده نمی‌کند. بخشی از این عدم کامیابی ممکن است از ناتوانی رسانه‌ها و دستگاههای تبلیغاتی ناشی یا به نوع نظام سیاسی و ایدئولوژی حاکم و حتی شخصیت رهبران مربوط شود؛ برای نمونه، رهبران ممکن است افسانه‌ها و خاطره‌های جامعه خود را نپسندند؛ چرا که آنها را با ارزش گذاریهای ایدئولوژی حاکم منطبق نمی‌بینند. در این زمینه، می‌توان عدم تمایل اولیه رهبران ایران را به بهره‌گیری از افسانه‌ها و اسطوره‌های ملی در جریان جنگ مثال زد، همچنان که کادر رهبری عراق در آغاز جنگ در استفاده از مفاهیم و اسطوره‌های مذهبی صرف، به ویژه از نوع شیعی آن، با مشکل روبه‌رو شد؛ موضوعی که کاملاً به ایدئولوژی حزب بعث مربوط بود. البته، در ادامه جنگ، هر دو کشور مجبور شدند در این باره تجدیدنظر کنند، به طوری که ایران از عناصر ملی هویت ایرانی بهره بیشتری گرفت و حتی سرود مشهور ای ایران - در کنار نوحه‌هایی چون ای لشکر صاحب زمان، آماده باش! آماده باش -! برای تهییج بیشتر مردم پخش شد و عراق گفتار خود را به نوعی تغییر داد که تأکید اصلی بر ماهیت عربی اسلام قرار گیرد و در نتیجه، هر نیرویی که با اعراب طرف شود، دشمن اسلام تلقی گردد.^{۱۶} چنانچه این تلاش (احیای اسطوره‌ها و افسانه‌ها)، به هر دلیل، توقعات موجود را برآورده نکند یا کارایی آن در توجیه جنگ و برانگیختن مردم کمتر از حد مورد انتظار باشد، باید به اسطوره‌سازی پرداخت.

۲) فعالیت دوم را می‌توان اسطوره‌سازی نامید، یعنی اگر اسطوره‌های دیرین برای ما نتیجه‌ای به بار نیاورده است، راهی جز آن نیست که اسطوره‌های دیگری بپرویم.^{۱۷} اگر تلاش نخست، مستلزم کند و کاو در گذشته بود، در تلاش دوم، ماده خام اسطوره‌سازی در زمان حال نهفته است، یعنی برخی از شخصیت‌های موجود و شاید نه چندان مشهور، به مدد روشهای تبلیغاتی و لزوماً، احساس برانگیز، به تدریج حالتی مقدس و فراتاریخی پیدا کنند و به صورت

ویژه‌ای پیدامی کنند و با هدف جدیدی، یعنی دمیدن روحیه جنگی در میان نوجوانان و جوانان طراحی می‌شوند، اما در همین وضعیت جدید (زمان جنگ)، نیز ماهیت نظام سیاسی و ایدئولوژی حاکم اثرگذار است. برای نمونه، تفاوت دو نوع نظام سیاسی ایران و عراق به روشنی در الگوهای ارائه شده از سوی دو کشور در جریان جنگ نمایان بود.

هرچند از سال ۱۹۶۸، عراق تحت حکومت حزب بعث اداره می‌شد، اما در واقع، از سال ۱۹۷۹ به بعد، دیکتاتوری فردی بر آن کشور حاکم بود و حزب نیز، همچون دیگر بخشهای نظام سیاسی، از ابزارهای قدرت صدام به شمار می‌رفت.^{۳۲} از این رو، تنها کسی که باید سرمشق واقع می‌شد، صدام بود. بی دلیل نیست که در تمامی سالهای حکومت وی، در اماکن عمومی و دولتی، تنها تصویر وی دیده می‌شد. جالب اینجاست که در جریان جنگ نیز، به

برنامه ریزی می‌کنند. هیتلر گفته بود: «ما تزریق روح این اجتماع را از سنین بسیار پایین در جوانانمان وظیفه خود قرار داده‌ایم... رایش جدید جوانان خود را به هیچ کس نخواهد داد، بلکه خود به جوانان روی می‌آورد و آموزش و تربیت خود را به آنان القای کند».^{۳۶} بر این اساس، «به کودکان یاد داده می‌شد که در درجه نخست، نسبت به دولت آن گونه که در پیشوا، یعنی آدولف هیتلر تجسم یافته است، وفادار باشند».^{۳۷} صدام حسین نیز چنین عقیده‌ای داشت و می‌گفت: «جوانان هنوز به اندیشه‌های ارتجاعی آلوده نشده‌اند؛ بنابراین، حزب و دولت باید خانواده آنان، پدر و مادرشان، باشند».^{۳۸} از این رو، توصیه می‌کرد: «شما باید بزرگسالان را از طریق فرزندان‌شان احاطه کنید... دانش‌آموزان را آموزش دهید که با والدین خود مخالفت کنند... شما باید یکی از فرزندان انقلاب را در هر گوشه‌ای

اگر الگوسازی موفقیت‌آمیز باشد و با اقبال روبه‌رو شود، چهارچوبی نامرئی، اما مؤثری برای کنترل نسبی و هدایت افکار و فعالیتهای افراد پدید خواهد آمد

رغم حضور افسران لایق و برنامه‌ریزان زبده‌ای در ارتش عراق، تمامی موفقیتها ناشی از عملکرد صدام تلقی می‌شد، چنان‌که در یکی از کنگره‌های حزب بعث، گفته شد: «طبق برنامه طرح ریزی شده در تمام کارزارها و برخوردهایی که روی داد، هرگز، رهبری عراق غافل‌گیر نشد، به گونه‌ای که غافل‌گیری بتواند در وضع استراتژی در میدانهای نبرد مسائلی را پیش بیاورد که تصورنشده یا پیش‌بینی نشده باشد. در واقع، همیشه صدام حسین، خود، طرحهای سیاسی و نظامی را پی‌ریزی و مسائل مورد لزوم را بر مبنای بدترین احتمالات بررسی کرده است».^{۳۵} بر این اساس، تصویری که از فرماندهان و افسران نظامی و همچنین، مسئولان رده بالای حزبی به نمایش گذاشته می‌شد، پیروان صدیق و مجریان مطیعی را معرفی می‌کرد که در اثر اجرای تعالیم صدام توانسته‌اند، موفقیتهایی را کسب کنند.^{۳۶} حتی این اواخر، مریدانش به نشانه ابراز ارادت نسبت به قدیس خود، پس از سلام به صدام شانه او را می‌بوسیدند. در این دوران، فیلمی نیز با عنوان الایام الطویل^(۱) ساخته شد که نمایشی ظاهراً واقعی از زندگی صدام و اعمال قهرمانانه وی بود؛^{۳۷} چهره خستگی‌ناپذیر و همیشه تنهایی که خود را وقف عراق و امت عرب کرده است.

طبیعی است که در چنین وضعیتی که تنها یک الگو

از کشور جای دهید، آن هم، با نگاه مطمئن و اندیشه‌راسخی، که تعالیم خود را از یک مقام مسئول انقلاب دریافت کند».^{۳۹} در این روند، وفاداری به صدام، یعنی مستبد عادل که به هیچ یک از جناحهای موجود تمایل ندارد،^{۴۰} آموزش داده می‌شد. در ایران پس از انقلاب نیز، تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش برای دستیابی به اهداف عالیة اسلام و انقلاب^{۴۱} مورد توجه جدی قرار گرفت و به صورت طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران درآمد. در این طرح، اصول اولیه آموزشی، تربیتی و مدیریتی حاکم بر نظام آموزش و پرورش عبارت بودند از:

(۱) محور قرار دادن قرآن و سنت معصومین (ع)؛ (۲) بازشناسی فرهنگ و تمدن مسلمین؛ (۳) تقدم تزکیه بر تعلیم؛ (۴) تعمیم تربیت دینی؛ و (۵) اولویت تعلیم و تربیت دینی...^{۴۲} بر اساس یک پژوهش، به طور تقریبی، موضوعات مربوط به اسلام ۴۰ درصد، معرفی ذات الهی ۲۴ درصد، پیامهای ضد حکومت استبدادی ۲۴ درصد و شهادت ۱۰ درصد مضمونهای کتابهای درسی دوره دبستانی ایران پس از انقلاب را تشکیل می‌دهد.^{۴۳}

حال، ویژگی جنگ آن است که الگوها سمت و سوی

(۱) روزهای طولانی

تظاهر به اسلام گرایی صدام
در طول جنگ بدانجا رسید که
شجره نامه‌ای برای وی تنظیم شد
که نشان می‌داد نسب وی
به امام علی می‌رسد؛ چهره‌ای که
هم برای شیعیان و هم برای
اهل سنت گرامی و مقدس است

- وی تجلی نور خداست و کلام و سخنش برخاسته از قرآن است.

- امام جایی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم.

- امام را تنها نگذارید. او سفیر حضرت مهدی (عج) است.

- راه امام، راه حضرت محمد (ص) است.

- من در کلاس امام خمینی متولد شدم.

- تمام وجودم مالا مال از عشق به خمینی و راه خمینی است.

- هر چه داریم به برکت این مرد آسمانی، امام خمینی، داریم.^{۳۱}

نکته اساسی اینکه، در حالی که در عراق، تنها رهبر اهمیت داشت و دیگران باید او را ملاک و معیار همه چیز قرار می‌دادند، در اندیشه شیعه، اطرافیان و پیروان راستین ائمه نیز شایسته الگو شدن هستند و چهره‌هایی چون مالک اشتر، حر و جوانان حاضر در حادثه کربلا به دلیل آنکه بر پیروی خویش پایدار ماندند، شایسته نمونه برداری اند. حال، از مطالب یاد شده پیداست که امام خمینی (ره) در اثر پیوند خوردن با اسطوره‌های موجود در اندیشه شیعه، به ویژه امام حسین (ع)، به صورت الگو، نمونه، سرمشق و اسطوره‌ای در عصر حاضر در آمده است.

- هر کس که در مصاف با یزید زمان (صدام) به یاری حسین زمان (امام خمینی) بشتابد، تجربه یاران امام حسین (ع) را تکرار کرده است و به سعادت و آرامش ابدی می‌رسد.

- امام خمینی (ره) در حکم حسین زمان است.

- هر آن کس خمینی (ره) را یاری کند، حسین (ع) را یاری کرده است

- پیروان خمینی (ره) باروشن بینی و بینایی کامل به سوی الله



وجود داشت و دستگاه تبلیغاتی نیز در خدمت بزرگداشت وی بود، ظهور الگوها و اسطوره‌های دیگر را شاهد نباشیم، حتی توجه به اسطوره‌های پیشین و احیای آنها برای این بود که صدام به عنوان ادامه دهنده افتخارات آنان و تجسم زنده تاریخ عراق از بابل تاکنون^{۲۸} تصویر شود. وجود تنها یک الگو، ایجاب می‌کرد که رهبر در لباسهای مختلف ظاهر شود و ژستهای گوناگون سرباز، کشاورز، معلم، سیاستمدار و ... را به خود بگیرد، حتی روی جلد کتاب، شعری به نام قائد النصر که وزارت فرهنگ و اطلاع رسانی عراق آن را در سال ۱۹۸۱ برای کودکان و نوجوانان منتشر کرد،^{۲۹} تصویر بزرگی از صدام در حالی که پرچم عراق پشت سر او در حال اهتزاز بود و چند کودک و نوجوان گرد او در حال بازی و شادی بودند، به چشم می‌خورد (تصویر ۱). بیشتر شعرها و تصویرهای این کتاب نیز اشاره‌ای - هر چند کوتاه - به نقش صدام می‌کرد (تصویر ۲). شاید تنها مورد استثناء، شعر هیامعی بود که نوجوان خندانی را نشان می‌داد که چغیبه بر گردن دارد و یک هواپیمای دشمن بالای سر او نابود شده است (تصویر ۳).

تجربه ایران زمان جنگ تصویر پیچیده‌تری از مسئله الگوسازی، به ویژه برای نوجوانان و جوانان را به نمایش می‌گذارد. رهبری کاریزماتیک امام و گرایش عجیب توده‌ای به وی نکته‌ای است که بارها بدان اشاره شده است، به ویژه اینکه اصولاً جنگ رهبران را پاک و مقدس جلوه می‌دهد.^{۳۰} این گرایش وصف ناشدنی به خوبی در وصیت‌نامه ایرانیان حاضر در جنگ نمایان است و نشان دهنده الگو بودن امام خمینی (ره) است:



شکل شماره ۳ ▲

می‌شود و هر کس الگوی مورد نیاز و علاقه خود را می‌جوید، در نتیجه، به یک دستگاه الگوساز یا به تعبیر جورج اورول، وزارت حقیقت و یک شهزاد ساختگی نیاز نیست. در حالی که رژیم عراق مجبور بود از بالا و با استفاده از نهادها و تشکیلاتی چند، برای برانگیختن توده‌ها اقدام کند، ایران تحت تأثیر انقلاب توده‌ای و نیز باز تفسیر عناصری از فرهنگ شیعی خود، به صورتی طبیعی و از پایین عمل می‌کرد.^{۳۷}

یادداشتها

۱. گاستون بوتول؛ جامعه‌شناسی جنگ؛ ترجمه هوشنگ فرخجسته؛ تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۵.
 ۲. در این زمینه، تفاوتی میان جهان کهن و دنیای مدرن نیست. بر اساس یک محاسبه، در ۲۳۴۰ هفته‌ای که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ گذشت، تنها سه هفته غیر جنگی در کره زمین وجود داشته است. طی این مدت، ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار جنگ و برخورد داخلی در جهان روی داده که ۷ میلیون و ۲۰۰ هزار کشته بر جای گذاشته است. رک‌به: الوین و هایدی تافلر؛ جنگ و ضد جنگ؛ بقا در آستانه قرن بیست و یکم؛ ترجمه شهیندخت خوارزمی؛ تهران: نشر سیمرغ، ۱۳۷۲، صص ۱۳-۱۴ به نقل از:

Hans Arnold, "The Century of the Refugee, A European Century?" *Aussenpolitik*, No. III, 1991.

۳. از این روست که رایپورت می‌گوید: «نازعه ... موضوعی است که بیش از هر چیز دیگری به استثنای خداوند و عشق فکر انسان را به خود مشغول کرده است». رک‌به: تدرابرت گر، چرا انسانها شورش می‌کنند؛ ترجمه علی مرشدی زاد؛ تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، ص ۲۳.

۴. ماکس وبر؛ اقتصاد و جامعه؛ ترجمه عباس منوچهری؛ مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده؛ تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۹.
 ۵. کسب جایگاهی مناسب در تاریخ و سربلندی در برابر آیندگان یکی از دغدغه‌های طبیعی سیاستمداران و دولتمردان هر کشوری است؛ برای نمونه، طی جلسه پرسش و پاسخی که با یکی از دولتمردان ایرانی برگزار شد، وی در دفاع از مطلب خاصی، به طور مکرر بر این نکته تأکید کرد که ما در برابر تاریخ مسئول هستیم و باید پاسخ‌گوی آیندگان باشیم. نکته



شکل شماره ۲ ▲

روان هستند.^{۳۲}

از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که «درگرایش ابراهیمی [که گویی به تمامی در اندیشه شیعه متجلی است]، رهبر، بهترین فرزندان را به جبهه می‌فرستد. رزمندگان نیز هر اندازه رهبرشان را دوست داشته باشند، بیشتر متوقع خواهند بود که آنها را به فداکاری دعوت کند».^{۳۳} در نتیجه، می‌بینیم که در ایران زمان جنگ، به غیر از اسطوره رهبر، الگوهای دیگری نیز، همسو با آن، وجود و حضور دارند که در حکم بهترین فرزندان رهبر بوده‌اند و به دلیل تکرار تجربه اسطوره‌های پیشین، به مدد رسانه‌ها، جایگاهی فراتر از یک انسان معمولی یافته‌اند.

در پایان، باید یادآور شد که هر چند بسیاری از دولتها، الگوسازی می‌کنند، اما هدف و شیوه عمل آنها همسان نیست. برای نمونه، روشن است که هدف یک دولت تمامیت خواه (توتالیتر) از به کار بردن روشهایی چون الگوسازی، نظم بخشیدن به همه عرصه‌های فعالیت انسانی و مصادره کامل جسمانی و روحانی مردم و تبدیل آنها به مایملک دولت^{۳۴} است تا در نهایت، انسانها به مصادیقی از شعارهای ایدئولوژیک تقلیل پیدا کنند.^{۳۵} به عبارت دیگر، الگوسازی از جمله اقدامات دولتهای توتالیتر برای مستحیل کردن همه در یک ایدئولوژی یا یک فرد به شمار می‌رود. این نوع حکومت، به انسان از خود بیگانه نیاز دارد و برای آن چیزی خطرناک‌تر از این نیست که فرد مستقل باشد و ایده‌آلهایش را خود، به تنهایی جست‌وجو کند و بیابد. عملکرد حکومت عراق مصداق و مثال مناسبی برای این نکته است. در واقع، رهبر عراق «به سطح یک نیمه خدا ارتقا داده شده [بود] که از همه انسانها بالاتر است و تجسم ریشه تاریخی، سرنوشت آینده و تصور انقلابی‌شان است».^{۳۶} حال، توده‌ها وظیفه‌ای جز ذوب شدن در این خدایگان، نداشتند. در مقابل، تعدادی از دولتها در این زمینه دخالت چندانی ندارند، یعنی تفکیک دو عرصه خصوصی (زندگی و عقاید شخصی) و عمومی (زندگی اجتماعی) رعایت

۲۳. رسول نفیسی؛ «آموزش و فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» در: فرهنگ سیاسی در جمهوری اسلامی ایران؛ ویراستاران سمیع فارسون و مهرداد مشایخی؛ ترجمه معصومه خالقی؛ تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵.

۲۴. یکی از بهترین گزارشها درباره شیوه حکمرانی صدام در کتاب مشهور جمهوری وحشت آمده است. البته، مطالب کتاب به خوبی بیانگر آن است که نباید از پیچیدگیهای درونی چنین حکومتهایی غافل شد. رک: سمیر الخلیل، همان. مقاله مهراں کامروا نیز در این باره خواندنی است. او از دولت عراق به عنوان یک «دولت فراگیر» نام می برد که «از طریق شیوه های توده ای و ایجاد یک اسطوره در مورد مشارکت عمومی و سپس تکیه بر آن موفق می شوند به بقای خود ادامه دهند» (ص ۱۴۴) طبق توضیح وی، در دولتهای فراگیر خاورمیانه، سه نهاد مجزا اما مقوم، تکمیل کننده استبداد فردی هستند. نیروهای مسلح، بوروکراسی و سازمانهای گوناگون بسیج توده ای» (ص ۱۵۶). برای آگاهی بیشتر، رک به: مهراں کامروا، «تحلیل ساختاری از دولتهای غیر دموکراتیک و آزاد سازی سیاسی در خاورمیانه»، ترجمه محمد تقی و افروز، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۰.

۲۵. روزنامه جمهوری اسلامی؛ شماره ۵۸۷۵، ۱۳۷۸/۶/۳۰
 ۲۶. بسیاری از ناظران، مرگ تدریجی یا استعفا و خانه نشینی فرماندهان مشهور ارتش و سران حزب بعث را در جریان جنگ و پس از آن، عمدی و نتیجه دسیسه چینی صدام - برای آنکه بی رقیب بماند - تلقی کرده اند.

27. Geoff Simons, *Iraq: From Sumer to Saddam*, London: Mocmillan, 1994, p.239.
 28. Efraim Karsh and Inari Routsis, Op.Cit., p.196.
 29. <http://cgi.ebay.com/ws/eBay ISAPI.dall? View Item & item>.

۳۰. گاستون بوتول؛ پیشین؛ ص ۸۵.
 ۳۱. روزنامه ایران؛ شماره ۱۳، ۱۳۷۵/۳/۲۸.
 ۳۲. همان.
 ۳۳. گاستون بوتول؛ پیشین؛ ص ۷۰.
 ۳۴. لچک کولاکوفسکی؛ «توتالیتاریسم و فضیلت دروغ» در: چند گفتار درباره توتالیتاریسم؛ ترجمه عباس میلانی؛ تهران: نشر آتیه، ۱۳۷۸، ص ۱۶۲.
 ۳۵. همان؛ ص ۱۶۶.
 ۳۶. مهراں کامرا؛ پیشین؛ ص ۱۵۵، به نقل از:

Evvand Abrahamian, *khomeinism : Essays on the Islamic Republic*, Berkrcy, CA: University of California Press, 1993, p. 38.

۳۷. سمیرالخلیل، پیشین، ص ۱۴۰.

اینجاست که احساس تعهد در برابر آیندگان ممکن است آن قدر پر رنگ شود که اصل تعهد و پاسخ گویی در برابر نسل فعلی را کم رنگ کند.

۶. البته، در روانشناسی اجتماعی، بیشتر بر همین وضعیت بی هنجاری (آنومی) تأکید شده است که طی آن، افراد به دلیل احساس خلأ یا سرگشتگی به دنبال یک من ایده آل می گردند. برای اطلاع بیشتر، رک به: اریک فروم؛ گریز از آزادی؛ ترجمه عزت الله فولادوند؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰. اما همچنان که یافته های روانشناسی و جامعه شناسی نشان می دهد، این نیاز روانی افراد در زمانهای غیر بحرانی هم وجود دارد. در این زمینه، مباحث جامعه شناسان درباره گروههای مرجع، به ویژه زمانی که فرد عضو این گروهها نیست و می کوشد به نوعی خود را متناسب به آنها کند، نکات مهم و سودمندی دارد.

۷. جوزف کمبل؛ قدرت اسطوره؛ ترجمه عباس مخیر؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.

۸. همان؛ ص ۲۰۴.

۹. رابرت هولاب؛ یورگن هابرماس؛ نقد در حوزه عمومی؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۲۲۱.

۱۰. جوزف کمبل؛ پیشین؛ ص ۲۴۴.

۱۱. سمیر الخلیل؛ جمهوری وحشت، سیاست عراق امروز، تهران: طرح نو، ۱۳۷۰، ص ۱۹۰.

۱۲. عصام الخفاجی؛ «جنگ و جامعه؛ عراق در مسیر نظامی شدن»، گفت و گو؛ شماره ۲۳، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۸. برای آشنایی بیشتر با اندیشه های حزب بعث، به ویژه دیدگاه آن درباره مذهب، رک به: منوچهر پارسا دوست؛ نقش عراق در شروع جنگ؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹، فصل سوم.

۱۳. لین و. لنکستر؛ خداوندان اندیشه سیاسی؛ ج ۳، ترجمه علی رامین؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۱۳.

۱۴. موریس دو ورژه؛ جامعه شناسی سیاسی؛ ترجمه ابوالفضل قاضی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۶۷.

۱۵. جلال ستاری؛ اسطوره در جهان امروز؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۱۸.

۱۶. مایکل راش؛ جامعه و سیاست، مقدمه ای بر جامعه شناسی سیاسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ تهران: سمت، ۱۳۷۷، ص ۱۰۳.
 ۱۷. همان.

18. Efraim Karsh and Inari Routsis, *Saddam Hussein, A political Biography*, New York: The Free press, 1991, pp. 176-177.
 19. *Ibid.*, p. 177.

۲۰. عصام الخفاجی؛ پیشین؛ ص ۷۹.

۲۱. برای آگاهی بیشتر، رک به: علی معظمی؛ «نظام آموزشی جدید و آموزش نظام جدید» گفت و گو؛ شماره ۱۹، بهار ۱۳۷۷، صص ۷-۱۵.

۲۲. همان؛ ص ۹. به نقل از: طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران؛ مصوب شورای تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش، خرداد ۱۳۷۶، صص ۵۰-۵۴.